

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، بهار ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۵، ص ۱۷۷-۲۰۶

رسالة التذكرة الheroية في فنون الحرية

علی بن ابوبکر هروی

متترجم: دکتر اصغر قائدان*

نوشتار پیش رو، ترجمه رسالة التذكرة الheroية في فنون الحرية است که علی بن ابوبکر هروی احتمالاً در قرن ششم هجری آن را تحریر کرده است. این کتاب در بیست و چهار فصل تنظیم شده که ده فصل اول آن به آیین ملکداری و چهارده فصل آن به آیین جنگ اختصاص دارد. مؤلف در ده فصل اول تذکارها، اندزهها و راهکارهایی در امور کشورداری به سلطان ارائه می دهد. ویزگی ها و شرایط وزیران، حاجبان و پرده داران، والیان، قاضیان، صاحبان دیوان و رسولان و نمایندگان اعزامی حکومت از مسائلی است که در فصول کوتاهی بلان پرداخته شده است. دو مین بحث کتاب به هنر و آیین جنگ و مکاید و ترفند های جنگی اختصاص دارد و مسائلی چون، ویزگی جاسوسان، ارسال نیروهای اطلاعاتی برای کسب خبر از دشمن، هشیاری، انصباط و آمادگی در برابر تهاجم دشمن، تحریص و تشویق مردم برای جنگ، انواع جنگ ها از جمله جنگ قلعه ها و محاصره شهرها و ترفند هایی که می توان برای فتح شهرها به کار برد و سایر اموری که یک سلطان و یا خلیفه در امور جنگ و آداب آن باید بداند، تشریح و بررسی شده اند.

واژه های کلیدی: سلطان، آداب الحرب، سریه، علی بن ابوبکر هروی، حاجب، قلعه.

* استادیار دانشگاه امام حسین(ع).

پیشگفتار مترجم

این نوشتار، ترجمه کتاب التذکرۃ الھرویۃ فی فنون الحربیۃ، تالیف علی بن ابوبکر هروی می باشد. این اثر در ۲۹ صفحه در انتشارات مکتبة الثقافة الدينية در قاهره به چاپ رسیده است. نویسنده با هدف نگارش آیین نامه یا تذکره‌ای برای والیان، سلاطین، خلفا و کسانی که در تدبیر امر سیاست و جنگ هستند، این کتاب را در ۲۴ باب به رشته تحریر درآورده که نیمی از آن درباره سیاست و نیمی دیگر در خصوص آیین و آداب جنگ است. با بررسی این نوشتار می توان دریافت که مولف از ادبیان، اندیشوران و مردان سیاست و جنگ بوده است. این تالیف، اگرچه مختصر است، از لحاظ نظریه پردازی و ارائه راهکارهایی در خصوص ملکداری و آیین جنگ، کمتر از سیاست نامه خواجه نظام الملک نیست. نویسنده، به اثر دیگر خود با عنوان معیار الزمان فی معاشرة الاخوان نیز اشاره کرده است.

از عصر مولف اطلاع چندانی نداریم، اما قراین نشان می دهد که او در قرن ششم می زیسته است؛ از جمله در باب ۲۳، مولف از ادوات جنگی، چون قسی الزیار و آلة النفط نام می برد که این ادوات در قرن ششم ساخته شده است و نیز در باب ۲۴ از شجاعان عکا در جنگ با پادشاهان فرنگ و مسیحیان سخن می گوید. در هر حال این اثر به لحاظ اندیشه پردازی در امر سیاست و جنگ و نیز نثر بسیار ادبیانه و عالمانداش، به عنوان یکی از میراث‌های تمدنی اسلام، ارزش ویژه‌ای دارد.

مقدمه

علی بن ابی بکر هروی، بندۀ ضعیف نیازمند به رحمت پروردگار و تائب از گناه - که خداوند، او و همه مسلمانان را بیامزد - این گونه می گوید: سپاس خدایی که سایه نعمت‌هایش گسترده و پیمانه‌های جود و کرمش لبریز است؛ به مدد او خواهنده آرام گیرد

و به فضیلش خواهش‌ها به خانه مقصود رسند و سلام و درود او بر فرستاده برگزیده‌اش به سوی خلاطی دور و نزدیک و سرکش و فرمانبر و بر اهل بیت کریم و یاران شهریش باد. همان‌هایی که راهنمایان خلقند و پیشوایان اسلام؛ درودی پیوسته، مادامی که ابرها بیارند و گیاهان سبز شوند.

و اما بعد، هنگامی که برادری صالح و دوستی ناصح از من خواست که کتابی در بخش‌های مختلف برای او بنگارم و در آن امور مربوط به اداره بندگان، اصلاح امور مردم، فنون جنگی و راه‌های گریز از معركه‌ها و دفع خطرات که بر والیان شهرها و هادیان مردمان، همچون پادشاهان و سلاطین واجب و لازم است [بیان نمایم]، همچنین آن‌چه که مایه استمرار حکومت و بنای کشور، حسن باطن و اصلاح ظاهر؛ حفظ کشور از تجاوز دشمنان، مخالفان، رقیبان و حسودان؛ حفظ قلعه‌ها و آبادانی خانه‌ها و شهرها و زمین‌ها؛ و روش رسیدن به شهرت و آوازه‌ای فراگیر که از بین نرود و هر روز در شکلی جدیدتر و حالتی افرون تر نمایان شود، ذکر کنم. خواسته‌اش را با مختصر نوشته‌ای که کفایتش کند اجابت کردم و در این کتاب اموری که بتواند به وسیله آنها بر دشمنان و رقیبانش پیروز شود، درج نمودم و آن را تذکره هروی درباره فنون جنگی نامیدم، که در ۲۴ باب است:

باب اول: درباره اموری که دانستن آنها بر حاکم لازم است؛

باب دوم: در وصف وزیران؛

باب سوم: در وصف دربانان؛

باب چهارم: در وصف والیان؛

باب پنجم: درباره امور قاضیان؛

باب ششم: درباره امور کارکنان و دبیران (منتسبان دیوان)؛

باب هفتم: در وصف مصاحبان و همنشینان پادشاه؛

باب هشتم: درباره کشف اسرار و امور درونی دولتمردان و صاحبان قدرت؛

باب نهم: در مشورت (مشورت با پادشاه)؛

باب دهم: در وصف قاصد یا پیکی که پادشاه می‌فرستد؛
 باب یازدهم: در وصف قاصدی که به سوی پادشاه می‌آید؛
 باب دوازدهم: در احوالات و امور جاسوسان و دارندگان خبر؛
 باب سیزدهم: درباره جمع‌آوری مال و ذخیره وسایل جنگی و به دست آوردن دل
 مردان جنگی (جنگ‌جویان و سربازان)؛
 باب چهاردهم: درباره چگونگی برخورد با دشمن و وصف جایگاه‌ها و ترفندهای جنگی؛
 باب پانزدهم: در پنهان داشتن راز؛
 باب شانزدهم: در هدایت و رهبری سریه (قسمتی از ارش که بین پنج تا سی نفرند و
 معمولاً پنهانی و شبانه عملیات می‌کنند)؛
 باب هفدهم: در هوشیاری و برحدار بودن از دشمن؛
 باب هجدهم: درباره پیروی از حق در اهداف و اغراض؛
 باب نوزدهم: در تحریک و تشویق افراد به جنگ؛
 باب بیستم: در شکستن صفت دشمن و به قلب دشمن زدن و ترفندهای جنگی؛
 باب بیست و یکم: درباره نبرد در قلعه‌ها و دژها و حصارهای آنها و شیوه‌ها و
 ترفندهای مربوط به آن؛
 باب بیست و دوم: درباره خوبی‌شتن داری و بردباری پس از رسیدن به قدرت و توانایی و
 مداومت و مراقبت بر نام و آوازه نیک؛
 باب بیست و سوم: درباره کارها و ترفندهای ضروری به هنگام محاصره دشمن؛
 باب بیست و چهارم: درباره کار با دوراندیشی به هنگام نبود کمک و تنگی‌تاری چاره.
 و از هر کسی که به این کتاب می‌نگرد و در اسرار و مقاهی‌مش تأمل می‌کند، طلب
 چشم‌پوشی و گذشت دارم، البته در صورتی که این چشم‌پوشی منجر به نشر و اشاعه خیر
 و درستی یا کتمان و پوشش خطایی شود، پس همانا انسان از نقص خالی نیست و از
 لغزش رهایی ندارد و همان‌طور که می‌گویند: چه بسا اسب نیکو نیز سکندری بخورد و
 شمشیر تیز دچار کندی شود (این عبارت معادل ضرب المثل کنونی انسان جایز الخطاست،

می باشد. [مترجم]. اما طبیعت افراد حسود، مخالف، منکر و بھانه جو، سبب کتمان نیکی های افرادی است که به آنها حسادت می ورزند و یا با آنها مخالفت دارند. پس شروع به گفتن می کنم و از خدا توفیق می طلبم که او بهترین رفیق و همراه است.

باب اول: درباره اموری که شناخت آنها بر سلطان لازم است

اولین چیزی که پادشاه باید بداند، قدردانی از نعمت های الهی و ارتباط و نزدیکی به او به سبب لطف و احسانش است و آگاه باشد که بزرگ ترین، والاترین، گرامی ترین و گرانبهاترین نعمت، نعمتی است که در ارتباط با منافع اسلام، آبادانی مرز های یکتاپرستان، ملاحظه امور مردم و سر و سامان دادن به قوانین مربوط به مردم است که این نعمت بسته به وجود بنده ای است که خداوند عزیز و جلیل از میان بندگانش برمی گزیند؛ و در سرزمینش به او قدرت و مکنت می دهد؛ و اسرارش را در او به ودیعه می نهد و در امورش پشتیبان اوست تا بساط ظلم و ستم را بر چیند؛ و ظالم را یکوبد؛ و ستم دیده فریادخواه را یاری کند؛ و کارهای نیکو و پسندیده انجام دهد؛ و مشکلات و نقایص را رفع کند (رتق و فتق امور کند)؛ و اسیر را آزاد نماید؛ و داد مظلوم از ظالم بستاند؛ و جا هل و نادان را از یک دیگر تمایز و مشخص گرداند و در حمایت از اصل اسلام و سر و سامان بخشیدن به امور مردم آستین همت بالا زند، پس هنگامی که حاکم این را دانست و به فهم و غور و تدبیر در آن پرداخت، شکر و اطاعت، نیکی به بندگان خدا، اشاعه عدل، بازداری از ظلم و جور، امر به معروف و نهی از منکر، برپایی قوانین الهی و احیاء سنته و روش های پیامبر خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - در برابر نعمت های خداوند تعالی به او واجب و لازم می شود، پس اگر این گونه عمل کرد، خداوند آن چه را که به او عطا کرد باقی می گذارد؛ حافظ او در برابر دشمنانش می شود؛ در سختیها او را یاری می کند و دوست و ولی او می شود و این از فضل و احسان خداست.

و نیز باید بداند که با عدل و داد، امور ثبات می یابند و با ظلم از بین می روند. سعادتمندترین پادشاهان کسی است که ذکر خیرش باقی می ماند و حاکمان بعدی، از وی

مدد می‌جویند.

آورده‌اند که خسرو انوشیروان به وزیرش بزرگمهر گفت: گنبدی برایم بنا کن و بر فراز آن چیزی بنویس که از آن در بقای حکومت و دوام کشور سودمند شوم، پس برای او گنبدی ساخت و بر فراز آن این‌گونه نوشت: «دنیا بستان است و حکومت حصار آن و حکومت قدرتی است که پادشاه ایجاد می‌کند و پادشاه هم‌چون چوبانی است که ارتش پشتیبانش است و ارتیبان یارانی هستند که مال، آنها را نگهداری می‌کند و مال روزی است که رعیت جمع‌آوری می‌کند و رعیت بندگانی هستند که عدل و داد آنها را به بندگی و ادار می‌کند و عدل معروفی است که به واسطه آن عالم بربا است».

پادشاه باید بداند که اصلاح امور رعیت بهتر از فراوانی سربازان است و کارها همه دارای جزا هستند، پس باید از عواقب کار برحدزr باشد و قصاص حقی است که گریزی از آن نیست و خداوند از همه اعمال کوچک و بزرگ، امور کشور، احوال بندگان و هر آن‌چه که بر گردن او بود، سوال خواهد کرد. پیامبر(ص) فرمود: همه شما چوبانید و هر چوبانی مسئول گله خویش است، پس بدان که قلب، چوبان است و اعضای بدن، گله آن و پادشاه، چوبان است و بندگان گله او، پس باید که ملک از نفرین مظلوم برحدزr باشد، چرا که در نزد خدا جایگاهی خاص دارد و مستجاب می‌شود و باید که به مقتضای شریعت و دین پاک و سیاست آشکار، انسان نیکوکار با نیکوکی و انسان بدکار با بدی پاسخ داده شود.

باب دوم: در وصف وزیران

و حاکم باید بداند وزیرش خرد اوست که از آن مدد می‌جوید و نوری است که از آن روشنایی می‌گیرد؛ اگر او صالح باشد، دولت و حکومت نیز صالح می‌گردد و اگر فاسد باشد دولت و حکومت نیز فاسد می‌شود؛ پس بر او واجب است که او را از میان مردم عادی و رعیت انتخاب و عقل و خردش را آزمایش کند و از امانتداری و دین‌داری او مطمئن شود

و اگر در او به مال رعیت طمعی دید یا گرایشی به اصلاح امورش به وسیله خراب کردن امور و احوال مردم یافت و یا فهمید که او در حق خودش سوء تدبیر دارد و هر کسی که به او پناه می برد، دیگر به او گرایش و اعتماد پیدا نمی کند؛ پس اگر از اداره امور خویش ناتوان است، چگونه می تواند امور دیگران را اداره کند؛ اگر فردی امور خود را تدبیر نمود، می تواند امور مردم را نیز اداره کند.

و وزیر باید دارای هوشیاری، دیانت، پرهیزگاری، عفت، وقار، برداری و اصالت رأی و نظر باشد و رأی و نظر صحیح نمی شود مگر به سه چیز: تدبیر و ممارست در امور، بصیرت در سیاست و تفکر در عواقب کار.

و بهتر آن است که وزیر، ناصحی دلسوز، مؤمن، مورد اطمینان و خداترس باشد. پس هنگامی که این خصلتها در نزد او به کمال رسید، مشورتش پذیرفته و سخشن شنیده خواهد شد و یا امرش مخالفت نخواهد شد.

باب سوم: در وصف حاجبان و دربانان

و بر پادشاه لازم است که در احوال یاران و خاصان و مقدمان درگاهش نیک بنگرد، پس عاقل‌ترین، دین‌دارترین، پرهیزگارترین، خداترس‌ترین، راسخ‌ترین فرد در عقیده، دل رحم‌ترین و پاک طینت‌ترین آنان را برگزیند و به عنوان حاجب قرار دهد تا اوضاع و احوال رعیت و امور مردم و ستم‌هایی که بر بندگان رفته، بر او آشکار سازند و او نباید زمام امور را به دست آنان بسپارد و با تکیه کامل بر آنها خیالش راحت باشد و در تمام امور به آنان اعتماد کند؛ چه بسا طمع سبب شود آن‌چه می خواهند به او بگویند و آن‌چه نمی خواهند از او پنهان کنند و این منجر به اختلال در حکومت و فساد در نظام و نابودی رعیت می شود؛ بنابراین باید خودش مستقیماً به امور بپردازد؛ شکایت مظلوم را بشنود؛ ریز و درشت امور رعیت را شخصاً بر عهده گیرد و هیچ چیز را فرو نگذارد.

و این امکان را برای احدهی از خاصان درگاه و مقربان حکومتش فراهم نکند که به رتق و فتق امور بپردازد یا دفع ظلمی کند، مگر به دستور او، که اگر این کار را بدون

فرمان او انجام دهنده در فرمان روایی طمع می‌ورزند و او را در اداره امور ناتوان و سپس برکار می‌کنند و خود به قبض و بسط امور آشناشی پیدا کرده و با پادشاهان و حکومت‌های دیگر مکاتبه می‌کنند و در راه غلبه بر پادشاه از آنان استمداد می‌جویند و موقعیت پادشاه به جایگاه یکی از آنان تنزل می‌یابد و اغلب احوالات رعیت و امور مردم از او پنهان می‌ماند در نتیجه، مُلکتش بر باد می‌رود؛ خانه‌اش ویران و حکومتش فاسد می‌شود و احترامش از بین می‌رود. در عوض اساس سلطنت و هیبت پادشاهی برآنده آنان می‌شود و دیگر سود و چیزی آنان را به طمع انس با او ترغیب نمی‌کند تا برای او هیبتی قائل شوند و به سبب ترس از او فرمان ببرند و به سبب طمعی به او خدمت کنند؛ پس اگر آنان دائمًا بین خوف و رجاء باشند، تعادل برقرار می‌شود.

باب چهارم: درباره امور مربوط به والیان

و نباید درباره کسی که او را والی شهری می‌گرداند یا زمینی به او می‌سپارد و امری را به عهده او می‌گذارد، سهل‌انگاری کند، بلکه باید از اخلاق و باطن و احوال او خوب پرس و جو کنند؛ پس اگر عادل بود او را گرامی بدارد و بالا ببرد و اگر ظالم بود خوارش کند و از کار عزلش نماید؛ چرا که هیچ خیر و صلاحی در رعیتی که والی آن فاسد است وجود ندارد. و نباید ولایت و حکومت از والی بزرگ‌تر باشد که به او قاهر شود؛ زیرا اگر والی حکومت، ولایتی بزرگ‌تر از خود را بر عهده گیرد، ضایع می‌شود و حیران می‌ماند؛ همچون جنگجویی که نیزه به دست که چون نمی‌تواند آن را حرکت دهد و به کار گیرد، مقهورش می‌شود و زمانی که در استفاده از آن توانا باشد، هر طور که بخواهد آن را به کار می‌گیرد. اورده‌اند که از یکی از خلفای بنی امیه پرسیدند: چه چیزی سبب زوال حکومت شما شد؟ گفت: ما برای کارهای بزرگ از افراد کوچک مدد گرفتیم، پس کار ما به آن جایی رسید که رسید.

و پادشاه باید از استمرار و ابقاء والی در مرزها و اطراف و اکناف کشور برهنگ باشد؛ که

منجر به استبداد والی در امور می‌شود و این فکر را در اذهان مردم جای می‌دهد که از او درباره اعمالش بازخواست نمی‌کنند و مسئول ما فوق ندارد، پس مردم نیز در تمام خواسته‌ها تابع او می‌شوند و او نیز هر طور که بخواهد با آنها رفتار می‌کند و در جان و مال آنها تصرف می‌کند و اینجاست که عزل و برکناری او کاری دشوار می‌شود و چه بسا که برای حکومت و ولایت خود با کشورها و همسایگان مجاور مکاتبه کند، در نتیجه اوضاع و احوال پادشاه دچار فساد می‌شود و مردم با او مخالفت می‌ورزند و اوضاع کشور دچار آشتفتگی و نابسامانی می‌شود و اموال و سرمایه‌ها از بین می‌رود و چنان شکست و گسستی در امور رخ می‌دهد که او از اصلاح آن عاجز می‌ماند و این آغاز رویدادی خطیر است که او باید از عواقب آن برحدزد باشد، مگر این که او به والی اش مطمئن و از آن‌چه که ذکر کردیم به سبب اعتماد به دین‌داری و خردورزی او ایمن باشد.

باب پنجم: در امور مربوط به قاضیان

و مبادا که حاکم در امور قاضیان و دادگران و صاحب منصبان مربوط به این زمینه اهمال و سستی کند؛ چرا که زمام امور و مصالح مردم به دست آنهاست و آنها درباره جان، مال، ناموس و امور دین و دنیای مردم حکم می‌رانند، پس باید آنان را در مجلس خود امتحان و درباره امور دینی و دنیوی‌شان از آنها سؤال کند و همواره جاسوس و محافظی بر آنها بگمارد تا بداند از میان آنها چه کسی از خدا می‌ترسد و از حق و حقیقت پیروی می‌کند و رشه نمی‌پذیرد، چرا که سهل‌انگاری در کار آنان منجر به فساد اوضاع و احوالش می‌شود.

باب ششم: در امور مربوط به کارگران و کارکنان و صاحبان دیوان (منشیان دیوان‌ها) و سلطان نباید که در امر کارگران و حسابداران و مسئولان امور دفتری سهل‌انگاری کند؛ چرا که صلاح، فساد، آبادانی و خرابی کشور به وسیله آنها صورت می‌گیرد، بلکه باید در هر لحظه از آنان کار بخواهد و آنها را فراموش نکند، در غیر این صورت او را به

کوتاه‌فکری و نادانی منسوب می‌کنند و با گذشت زمان کارها خراب، سرمایه‌ها نابود و حساب‌کشی دشوار می‌شود و اینجاست که کارکنان در دولت طمع می‌کنند و اگر از این طریق خلی به پادشاه وارد شود، او را ضعیف و نابود می‌کند. همچنین نباید کار بزرگ را به فرد کوچکی و آگذار کند که در این صورت کار بر او چیره می‌شود، همان‌طوری که در امور مربوط به والیان ذکر کردیم.

باب هفتم: درباره مصحابان و همنشینان پادشاه

و باید سلطان مجلس خود را از افراد شرور و فاسد پیراسته گرداند که طبیعت برخی انسان‌ها از برخی دیگر تأثیر می‌پذیرد در حالی که او این را نمی‌داند و زمانی که سلطان دید که فردی در هنگام خشم نزدیکی بیشتری به او می‌جوید، از آن فرد برشمرد باشد؛ چرا که او نادان است و نمی‌داند که امور پادشاه در هنگام عصیانی و آشتفتگی، مثل دریایی است که حتی در هنگام سکون و آرامش آن نیز نمی‌توان مطمئن بود که کشتی‌نشینان را سالم نگه دارد، چه رسد به این که متلاطم و مواج باشد.

باب هشتم: درباره کشف اسرار درونی مسئولان حکومتی

و هنگامی که پادشاه بخواهد عقل و خرد وزیران، دربانان و مسئولان حکومتی و نمایندگان آنها را بیازماید باید که با یکی از آنان خلوت کرده و به او نزدیکی بیشتری پیدا کند و با او کاملاً راحت باشد، پس اگر او به اندازه جایگاه خود راحت و بی‌خیال شد بداند که او فردی نادان است و اگر راحتی و برخورد او متناسب با جایگاه پادشاه و منزلت سلطنتی او بود، پس او را نگه دارد و این کار را در خصوص کسی که می‌خواهد امتحانش کند بارها انجام دهد، زیرا این حالت در مرتبه اول مشخص نمی‌شود و هیبت و شوکت پادشاهی جذبه‌ای عظیم دارد که انسان را در جای خود نگه می‌دارد و انسان عاقل کسی است که هر چقدر پادشاه به او بیشتر نزدیک می‌شود او نیز ملک را بیشتر تعظیم کرده و

بزرگش بداند، چون برترین فضیلت این است که انسان خودش را بشناسد.

باب نهم: در مشورت

و بر پادشاه لازم است وقتی که دشمن قصد او کرد یا سختی و مصیبتی بر او نازل شد، با افراد صاحب نظر و کارآزموده از میان خواص و افراد پیرامون خود و مسئولان مملکتی مشورت کند و در امر مشورت سهل‌انگاری نکند که هر کس با دیگران مشورت کند در عقل و خرد آنها سهیم می‌شود و هر که خودرأی و مستبد باشد نابود می‌گردد و نباید انسانی را که زیرک، صاحب نظر، فکر، خرد، مکر و حیله است به سبب زشتی صورت تحفیر کند، چه بسا زشت‌رویی دارای عقل و خردی عظیم باشد و به نظر درست انسان جاهل فریفته نشود که هم‌چون لغزش و اشتباه انسان عالم به ندرت اتفاق می‌افتد و باید که مدتی طولانی در جلسات مشورتی بشنیند و گفت‌و‌گو و سخن را افزایش دهد که این گفت‌گوها آشکار‌کننده امور درونی و باطنی یارانش است که ممکن است پنهانی‌های درون و باطن و رازهای درون سینه آنها ناگهان به زبانشان بیاید و از طریق شواهد و قرایین به امور و افعال آنها پی‌ببرد و بفهمد باید به چه کسی اعتماد کند و در خصوص چه کسی نباید خیالش راحت باشد.

و باید که از اختلاف نظرها بپرهیزد، زیرا حاصل آن بی‌نظمی و آشفتگی و بروز امور پنهانی است و نیز از دوست مکار و دشمن توانا بپرهیزد و در تمام امور کوشش و جدیت داشته باشد که به واسطه آن حکومت ثبات می‌یابد و بایستی با دوراندیشی به اهداف خود دست یابد و همواره هشیار باشد، چه آن که اسباب شر بسیار و یک جا جمع است و بداند که سخن در خدمت فکر و نظر است و فکر نشان‌گر پایان امور در آغاز آنهاست و مشورت سپری محافظ است و دوراندیشی قلعه‌ای محکم است؛ پس قبل از انجام کار باید مشورت کند و قبل از شروع به کار اندیشه کند و بداند که بی‌فکری، ابتداء عمل کردن است و دوراندیشی عمل بعد از تفکر و تدبیر است، چون جاهل، هنگامی که دلش تقاضای کاری از او بکند بدون اندیشه در عاقبت آن دست به کار می‌شود. در حالی که دوراندیش به هنگام انجام عملی فکرش را در آن دخیل کرده و به آن کار دست نمی‌زند، مگر پس از یک

آزمایش بزرگ، حتی اگر ساده‌ترین چیز باشد و این به دو دلیل است: یکی حفظ نفس خود از لغزش، خطأ و عادت به امور فاسد و دیگری دست‌یابی به فضیلتی بر مبنای درستی و دوری از وهم و خیال، دوستی خیر، اصالت نظر، پیروی از حق و مخالفت با هوی و هوس است.

باب دهم: در وصف قاصدی که می‌فرستد

و پادشاه باید که از فرستادن پیک و قاصد بپرهیزد، مگر پس از امتحان و آزمایش ظاهر و باطن و دیانت و خردورزی او، اگر میلی به دنیا و طمعی در جمیع اوری مال در او یافتد، از گفتن اسرارش به او ایمن نباشد و به او اطمینان نکند و نباید که فرستاده و پیک از افرادی باشند که از سلطان می‌ترسند، چه، اگر از شرّ شیطان بترسد در امورش فساد می‌کند، بلکه باید از خداوند تعالیٰ بترسد؛ و به آخرت امیدوار باشد؛ و به دنیا اعتماد نکند؛ و پیرو حق باشد؛ و به دستورات دین عمل کند؛ و از باطل روی بگرداند؛ و از ملامت هوی و هوس و تمایلات نفسانی خویش برحدزr باشد؛ و به عدل و داد مایل باشد؛ و از عقل و خرد استمداد جوید و نباید در افزایش رتبه و مقام و ترفیع درجه طمعی داشته باشد که این امر سبب سودجویی او می‌شود و با تلاش از کاری که به او محول شده سرباز می‌زند، پس هنگامی که این ویژگی‌ها در او کامل باشد، پادشاه می‌تواند به رازداری او اطمینان نکند که مردم به دنبال چنین افرادی هستند.

و باید که با پیک مراقبی بفرستد و محافظتی دیگر به مراقب بگمارد، مبادا که آن فرد مراقب، به قاصد و فرستاده حسادت کرده و به مقام و منصب او طمع ورزد و ممکن است حسد و طمع باعث شود سخنانی غیر واقعی که در او وجود ندارد بگوید و چیزهایی از نزد خود به دروغ بیافد و مایه آزار و اذیت او شود و باید که پادشاه از چند بار فرستادن پیکی به دوست یا دشمن برحدزr باشد، چه بسا بین قاصد و آن که قاصد به نزدش می‌رود دوستی و انسی ایجاد شود و قاصد جزء دوستان نزدیک دشمنش شود و از جایی که فکرش را نمی‌کند به او ضرر برسد و از فردی که بدان مطمئن است ناگاه غافل‌گیر شود؛ بلکه باید

در هر ارسال پیام، قاصدی مورد اعتماد و مطمئن را انتخاب کند، مگر این که اطمینان زیادی به آن فرد داشته باشد و هیچ شک و عیبی در این اعتماد نباشد که در این صورت می‌تواند جایگاه او را در منافع حکومتی و تداوم مملکت و ثبات قدرتش، همچون جایگاه خویش بداند.

باب یازدهم؛ در توصیف قاصدی که به سویش می‌آید

و سلطان باید بداند قاصدی که از طرف دوست یا دشمن به نزد او می‌آید جزوی از او بلکه همه اوست و همانا قاصد نمایانگر نظر و عقیده و حتی عقل اوست. پس از طریق فرستاده و قاصد می‌تواند به عقل و خرد، ضعف و قوت و ستم و پشت‌کار او در امور پی ببرد، پس هنگامی که بخواهد از اسرار و امور مورد علاقه‌اش باخبر شود و عقل و خرد او را نیز به بوته آزمایش بگذارد، با او مشورت کند و از این طریق از خوبی و بدی و عدل و ستم او مطلع شود و باید که به او احسان و نیکی کند و از او استقبال کند و مدتی طولانی با او بنشیند و سوالات زیادی راجع به چیزهای مختلف و احوال پادشاه و خزانه کشورش پرسد و کمی تندی گفتارش را تحریک کند، چرا که این کار آن چه را که در درون دارد آشکار می‌کند و رازهای قلب وی را بر ملا می‌کند و از او درباره چگونگی معیشت و حقوق و سودی که عایدش می‌شود سوال کند پس هر چیزی را که گفت، کم بشمارد و برایش ناچیز بداند و طوری بنماید که ارزش وی خیلی بیشتر از این چیزها است و او در نزد پادشاهش ضایع و نابود شده و قدرش را نمی‌داند و جایگاه و منزلتش را نمی‌شناسد تا این که در او طمع خدمت به خود را ایجاد کند و وی را به همنشینی با خود ترغیب کند و این گونه وامود کند که اینها نه برای نیاز به اوست، بلکه به خاطر محبت به او و دوستی عقل و دیانت و مهربانی و دلسوزی به حال اوست، پس اگر فریبیش را خورد، او به هدف خود رسیده و قاصد را از آن خود کرده و باید که قدرت و نیرو و رفعت و شجاعتی بسیار به او بنمایاند و اینجاست که قاصد ناگزیر اوضاع و احوال پادشاه، امور کشور و مردم، مکنونات قلبی و نظم و ترتیب سرزمین و اوضاع سربازان را برای او شرح می‌دهد. و از این

طريق او از هر آن چه که بخواهد مطلع می شود و از مابقی امور می گذرد که این کار قاصد، سبب فساد اوضاع و احوال پادشاه کشورش و نقص و خلل در اسباب پادشاهی او می شود. پس باید از قاصدی که هیچ دیانت، اصالت و ثباتی ندارد بپرهیزد، پس چه اندک هستند حکومت‌های نابودشده و پادشاهی‌های به باد رفته و والیانی که به دلیلی غیر از آشوب و خیانت قاصلان خائن دچار اختلاف شده‌اند، چرا که آنها حرف‌ها را تحریف می کنند و به سوی کسی که به آنها نعمت و لطف و احسان بیشتری دارد متمایل می‌شوند و چه بسیار خانه‌هایی که خراب می‌کنند و آثار را از بیخ و بن می‌کنند و فتنه‌انگیزی می‌کنند و به سبب طمع در جیفة ناچیز دنیا، دشمنی و عداوت ایجاد می‌کنند، پس پادشاه باید که از این دسته افراد بپرهیزد و درباره آنها ایمن نباشد.

باب دوازدهم: در احوال جاسوسان و دارندگان خبر

و بر سلطان است که جاسوسانی مطمئن، امانت‌دار و دین‌دار داشته باشد؛ افرادی که به انعام و احسانی که سلطان در حق آنها روا می‌دارد قانعند و سودای منصب و مقام بالاتر و طمع به دست آوردن چیزهای بیشتر را در سر نمی‌پرورانند، پس آنها را در سرزمینش پراکنده می‌کند و بر مردمان شرق و غرب و دور و نزدیک می‌گمارد تا اخبار و اطلاعات همه شهرها را به او برسانند، مبادا که اوضاع و احوال و گفتار مردم از او پنهان بماند. در این بین، علاوه بر اخبار رسیده از جاسوسان، خبرهایی هم از تاجران و مسافران کسب می‌کند، به دلیل آن که اشتباهی صورت نگیرد و نقص و عیب بر اسباب پادشاهی وارد نشود و از بادیه‌نشینان و شهرنشینان و افرادی که وارد و خارج می‌شوند پرس وجو می‌کند و همه چیز را پنهان می‌نماید و همواره تجسس می‌کند و اخبار را پنهان نگه می‌دارد تا این که هیبت و شوکشن همه مردم را بگیرد و آنها از قدرت او بترسند و از شرش بپرهیزند و از مکر و حیله‌اش در امان باشند.

باب سیزدهم: در جمع آوری مال و ذخیره ساز و برگ جنگی و به دست آوردن دل مردم و جنگ جویان

و بهتر آن است که سلطان از راههای خاصی به جمع آوری مال و افزایش ذخایر و ثروت‌ها بپردازد، زیرا مال در کنار پادشاهان همانند خورشید در دنیا است که اگر بیشتر باشد صاحب آن قوی می‌شود و اگر کم باشد صاحب آن ضعیف می‌گردد و سلطان باید با احسان و بخشیدن نعمت‌ها به مردم بر حسب مقام و منزلت و به اندازه اوضاع و احوال آنها دلشان را به دست آورد، چرا که دل مردم همچون پرندگان آسمان است که نمی‌توان آنها را شکار کرد، مگر با نصب تله و دام و پاشیدن دانه، که وقتی در دام افتادند دیگر امیدی به رهایی ندارند، قلب‌های مردم نیز همچون پرندگان در حال پرواز در آسمان است، این دل‌ها به دست نمی‌آید مگر با احسان و نیکی و شاد کردن آنها، ولی همه اینها خیلی سریع می‌رمند و روی می‌گردانند و پادشاه باید بداند که خساست و بخل پادشاه منجر به شایعه‌ها و حرف‌های مزخرف و نادرست درباره او و در بین عامه مردم می‌شود، پس باید از آن برحدزr باشد. و اگر جود و بخشش از عادت‌ها و ویژگی‌های اخلاقی او نیست، برای حفظ خانمان و استمرار پادشاهی خود تظاهر به بخشندگی کند و نیز بر سلطان لازم است که در احوال رعیت و صاحبان سرمایه و ادای حقوقی که مستحق آن هستند نیک بنگرد و در دادن حقوق آنها درنگ و تعیل نکند که این کار سبب ضعف آنها شده و قلب‌های آنها را به او مملو از خشم و کینه می‌کند و بنابراین، هنگامی که او به آنان نیاز دارد تهایش می‌گذارند، همچنین نباید در کار صنعتگران و صاحبان مشاغلی، همچون معماری، منجنيق سازی، چرخ سازی، نیزه‌سازی، سپرسازی و نقب زنی سهل‌انگاری کند.

به سلطان لازم است که خزانه‌های سلاح و آن‌چه درون آن قرار دارد بازرسی کند؛ از شمشیرها، نیزه‌ها، طبل‌ها، حلقه‌های زره، سپرها، ساز و برگ جنگی، آذوقه، زره‌ها، تله‌های خوب، نیزه‌های کوچک جنگی، تیر و کمان‌ها، چرخ‌ها و طناب‌های مخصوص بستن دست و پای اسیران، نیزه‌های کوچک چوبی، تیغ‌های آهنی (ابزارهای آهنی کوچکی که در اطراف لشکر و در مسیر رفت و آمد اسبها قرار می‌دادند که در سم آنها فرو می‌رفت و

آنها را از حرکت باز می‌داشت)، وسایل نقب‌زنی، قلاب‌های جنگی، چوب‌های منجنیق، منجنیق‌های کوچک، طناب‌های کتفی و [روی هم رفته] هر آن‌چه از ابزار و آلات جنگی و انبوهی از سنگ‌های بزرگ، دام‌های کوچک صیادی، حلقه‌های زره، میخ‌ها، قیر، آهک (یا گچ سفید) پوست گاو میش، شتر سرخ موی، گاو ماده و بزکوهی، نفت و وسایل مربوط به آن، دیگ‌ها و ملزمومات آنها که مورد نیاز است.

و باید سلطان انبارهای غذایی و غلات موجود در آنها، مثل گندم، جو و عدس و انبارهای کاه و مخازن نمک، روغن، چربی، گوشت‌های نمک سود، جگرها نمک زده و گوشت دست و پاهای بریده شده حیوانات را برای جنگ در نظر بگیرد و چه بسا برخی افراد نادان بگویند: چه نیازی به ذکر و تفصیل همه آن‌چه که گفته و نوشته شد وجود دارد؟

چه بسیار که ما در گذشته افرادی می‌دیدیم که دژ بلند و محکمی در زمان جنگ داشتند که آنها را حفاظت می‌کرد، ولی زمانی که به نمک نیاز پیدا کردند و به دنبال آن از قلعه و دژ خود خارج شدند، به ناچار آن را تسليم دشمن نمودند؛ برای مثال قلعه کوکب در نزدیکی طبرستان به این سرنوشت دچار شد.

باب چهاردهم: در چگونگی برخورد با دشمن و توصیف جایگاه‌ها و حیله‌ها و ترفند‌های جنگی و زمانی که به او خبر برسد که دشمن کافر آهنگ او کرده و او نیز بداند که توانایی رویارویی با او را دارد، لازم است به محض شنیدن خبر آماده رویارویی با او شود و با ارتش و خدم و حشم خود از سرزمینش بیرون بباید و باید که جاسوسانی مورد اعتماد پیش‌پیش او اخبار و اطلاعات کسب کنند و منزلگاه‌ها را برای او انتخاب کنند تا این که بداند وقتی به سوی دشمن رسپار شد کجا منزل گزیند تا حیران نماند و اتفاقاً در جایی که آب و علف اندکی دارد و دشمن آن جا را احاطه کرده است منزل نگزیند که در این صورت نابود می‌شود و باید در رسیدن به آب‌های گوارا از دشمن پیشی بگیرد و در سرزمین‌های مرتفع

یا سرزمین‌های پست که گل و لای کمتری دارند فرود آید و اگر برای او امکان دارد برای منزل گزیدن به مکانهایی که در جهت وزیدن باد شمال قرار دارد بروود و برای اینمی از سیل و حمله‌های شبانه نباید در سرزمین‌های خیلی پست فرود آید و نیز نباید بین چادرهای سپاهیان فاصله زیادی باشد که در این صورت دشمن می‌تواند به قسمتی از سپاه حمله کند و به آنان دست یابد و به مقصودش برسد و بقیه سپاه دچار ترس و وحشت می‌شوند. هم‌چنین نباید چادرهای سپاهیان به یک‌دیگر خیلی نزدیک باشد و جای آنها را تنگ کند که در این حالت، آرامش و راحتی از آنان سلب می‌شود و چه بسا خیمه‌ای آتش بگیرد و به سبب نزدیکی چادرها به هم، آنان دچار رعب و وحشت شوند. بنابراین، باید دایره‌وار منزل کنند و عده‌ای در اطراف آنها نگهبانی بدهند و عده‌ای دیگر نزدیک به دشمن و مراقب او باشند و جنگ‌جویان نیز هم جهت با او باشند و جاسوسان نیز همراهش.

و امکان پراکنده شدن در زمین و دست‌یابی به علوه را برای دشمن فراهم نکند، بلکه تله‌ها و کمین‌های پنهانی برای آنان قرار دهد و باید که نامه‌ها و مکاتبه‌ها را به گونه‌ای نادرست و دروغین بر زبان فرماندهان و بزرگان و طلایه‌داران و پیش‌گویان و عالمان دینی بیندازد و به همان صورت در میان لشکریان شایع شود تا روی زبان‌ها بیفتند و یک کلاع چهل کلاع شود، پس ناگزیر این سخن به گوش دشمن می‌رسد و از جانب سربازان و یارانش او را خشم و کینه فرا می‌گیرد و می‌ترسد که این سخنان واقعیت داشته باشد و دیگر به افرادش اطمینان نمی‌کند و آنها را نقطه اتکایی برای خود نمی‌داند، هرچند که این سخن صحیح نباشد، ولی ناگزیر تأثیرش بر دل‌ها باقی می‌ماند. در عین حال، ممکن است که افراد دشمن با عملکردشان به این شایعه‌ها جلوه‌ای از حقیقت داده باشند. بنابراین پادشاه باید از یاران و سربازانش ناراحت و بیزار نشود و درباره آنها جز با محبت و پذیرش با خوش‌رویی، برخورد نکند و باید که ترس و آرامش خیال را با هم به کار بیندد که ایستاند یک‌جا همراه با ترس بهتر از این بودن اوست تا زمانی که با ترس برخورد کند.

باب پانزدهم: در رازداری و کتمان اسرار

و بر پادشاه لازم است که در انجام امورش از پنهان کاری سود جوید و هرگاه که قصد انجام کاری کرد، آن را بازگو و آشکار نکند، مگر با انجام آن. پس چه بسا که ذکر آن به گوش دشمن برسد و غافل‌گیریش کند، پس نباید آن‌چه را که در دل دارد آشکار کند که عاقل به عملش تکیه می‌کند و جاهم به سخشن.

و چه درست و صحیح است سخن حکیمی که گفته: زبان عاقل در قلبش و قلب جاهم در زبانش است و نباید که خبری راتکذیب کند، حتی اگر اثری از راست بودن آن نباید و بر سلطان لازم است که تمام چیزهایی که برایش نقل می‌کنند و همه چیزهایی که به او می‌رسانند بشنوند، ولی به آنها عمل نکند، مگر بعد از آشکار شدن درستی و پرس و جو درباره حقیقت آن.

باب شانزدهم: در هدایت و رهبری سریه

و پادشاه باید از راه انداختن سریه (گروه پنج تا سی نفره برای عملیات شبانه) بدون کارشناس و دانشمند جنگی برحدار باشد و باید هم‌چون صیادی ماهر باشد که اگر طمع به صید شکاری در او پیدا شد، آن را مورد هدف قرار داده و خود را بر روی آن بیندازد و الا هیبت و شوکت و حرمتش از بین می‌رود و نیز فرمانده، فردی صاحب نظر، عاقل و صاحب مکر و خدعاً باشد که با یاران و جلوهاران لشکرش مشورت کرده و پیش‌قراولان را بفرستد و اخبار را به دست آورد؛ منزلگاه‌های سپاهیان را انتخاب کند؛ سربازان و امور لشکر را اداره و تدبیر کند؛ به سخن پادشاه گوش دهد و از او نافرمانی نکند؛ هنگام سفرها با او، هم‌چون یک جسم باشد و در منزلگاه‌ها، هم‌چون بنیانی محکم و مرصوص فرود آید. من در حرکت شبانه سریه مصری و گروه امداد ناصری در ماههای سال ۵۸۸ همراه شدم در حالی که عقیده‌ای واحد برای جمع آوری آنها وجود نداشت؛ نه فرماندهی بود که مراقبشان باشد و نه رهبری که آنها را از دشمن محافظت و گردhem جمع کند، چون در

منزلگاهی فرود آمدند، همچون شتران شتابزده بودند و اگر از جایگاه خود حرکت می‌کردند همچون خران رمیده و پراکنده بودند. پس آنها مانند گوسفندانی رها شده یا خوابها و کابوس‌های دروغین بودند که همواره قضا و قدر آنها را هدایت می‌کرد و سوء تدبیر و تفکر، آنها را به پایین کوهی و یا ستاره صبحی در حال غروب می‌رساند که وجود دشمنان را هشدار می‌داد و در این حال پرچم‌های مشرکان آشکار شد و افراد سریه متفرق شدند و شبانه روی به اطراف نهادند و حادثه‌ای اتفاق افتاد که اخبار آن بعداً شایع شد و سریه شکست بزرگی متحمل شد و معركة دشواری رخ داد.

باب هفدهم: در هوشیاری و برحدز بودن از دشمن

و پادشاه نباید از دشمنش غافل باشد که سهل‌انگاری در کار او سبب کم شدن مواظبت و حراست او می‌شود و چه بسا که دشمن از او قوی‌تر شود و بر او چیره گردد، در نتیجه دچار پشیمانی شود در حالی که پشیمانی هیچ سودی ندارد، پس همواره باید بر گام‌های ترس و بساط احتیاط و جایگاه هوشیاری استوار باشد که در مثل‌ها آورده‌اند: با دشمنت شناوتر از اسب، بیناتر از عقاب، با احتیاط‌تر از کلاع، جهنه‌تر از یوزپلنگ، سریع‌تر از شیر، کینه‌ای تر از شتر، صبور‌تر از سوسмар و بخشنده‌تر از دریا باش.

باب هجدهم: در پیروی از حق در اهداف

و هنگامی که در دلش عدالتی یافت که در تبعیت از حق دچار تکلف و سختی نمی‌شود؛ و از صداقت و راستی مدد می‌جوید و با پیروی از هوی و هوس به باطل گرایش پیدا نمی‌کند، پس نیک بنگرد به چیزی که دلش می‌خواهد و حالتی که آن را طلب می‌کند و پس اگر دریافت که دلش به آن مایل و به سبب آن خوشحال است، بداند که او پیروز است و دشمن شکست می‌خورد و اگر در دلش ترس و گرفتگی و روی گردانی بسیار دید، از آن جنگ برحدز باشد و از آن دوری کند که اسکندر گفت: «من در هیچ جنگی حضور نیافتم مگر این که از درونم و هماهنگی اجزاء آن می‌فهمیدم که آیا پیروز می‌شوم یا شکست

می خورم». در این سخن، نکته باریکی هست که با نوشتۀ ما در این باب منافات دارد چرا که روش ما با آن مخالف است و شباهتی به آن ندارد.

باب نوزدهم: در تشویق افراد به جنگ

و برای پادشاه بهتر آن است که در مجلسش کتاب‌های جنگی، مبارزه‌های ایرانیان، وقایع اعراب، فتوحات شام، سیرۀ پیامبر(ص)، معرکه‌های سوارکاران و فنون مبارزه را بسیار بخواند، چرا که در آنها ذکر افرادی است که به دلیل مردانگی پیش افتادند و به قدرت و شجاعت معروف شدند؛ و قوم خود را با نیرو و توانایی اداره کردند؛ و به سبب دلاوری و جنگاوری شریف و عزیز شدند؛ و آنهایی که به علت سرعتشان مقدم شدند؛ و با شمشیرشان فرمان‌روایی یافتند؛ و با عزم و اراده خود دشمنان را ژلیل کردند و در شجاعت شهره آفاق شدند و آوازه مردانگی آنها در همه جا پخش شد؛ و زن‌ها درباره آنها سخن گفتند؛ و این سیره‌ها و شرح حال‌ها را سواران در همه جا نقل کردند؛ و دوستان همراه آن را هم‌چون آواز سروندند؛ و در آفاق طنین انداز شد؛ و دل‌ها را به ترس و وحشت انداخت و وصف این شجاعت‌ها، حتی پیشوایان دینی را تراند.

کتابهایی درباره مبارزه‌ها و شجاعت‌های افرادی، هم‌چون، خلیفه پیامبر (ص) ابوبکر صدیق و سریه‌هایش، امیرالمؤمنین عمر بن خطاب و فتوحاتش، امیرالمؤمنین عثمان بن عفان و فتوحات زمان خلافتش، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) و جنگ‌های او و ذکر خالد بن ولید و ابی عبیده و مقداد و صحابه کریم - که خداوند از آنها راضی باشد و آنها را نیز از ما خشنود گرداند - و ماجراهای قهرمانان مسلمان و سپاهیان یکتاپرست در غزوات و جنگ‌های معروف و ذکر حوادث مربوط به عمر بن معدکرب و عترة بن شداد عبسی و عمر بن ود عامری و نیز ذکر کسانی که در جنگ خوار شدند و در جدال شمشیرها و نیزه‌ها، بُرْدی و ترس از خود بروز دادند و نیروهایشان ضعیف شد و دستاشان لرزید و ننگ و عار را خریدند و خواری بر چهره‌هایشان باقی ماند. چرا که تشویق و تحریک به

جنگ، همنشیتان پادشاه را به رویارویی با دشمن وادار می‌کند و ترسوهاشان را تشویق و ضعیفانشان را قوی و صاحب حماسه و دلاوری بزرگی می‌کند.

باب بیستم: درباره شکستن صفت دشمن و حیله‌ها و ترفندهای جنگی

و پادشاه باید هنگام رویارویی و زدن به صفات آنها تلاش کند که نور آفتاب و وزش باد به سوی دشمن باشد که اگر دشمن این کار را با او کرد و نتوانست دشمن را از موقعیتش دور و جدا سازد باید که آهسته و در عرض صحنه نبرد حرکت کند تا امور به نفع او و به ضرر دشمن باشد و باید یارانش را از این خدعاً آگاه کرده و آنها را بترساند تا مشغول غارت نشوند و جمع‌آوری اموال، آنها را نفریبد، چه بسا دشمن به سوی آنها باز گردد یا به ناگاه از کمینگاه خود خارج شود و بر آنها تسلط پیدا کند و آنها را اسیر یا هلاک کند و باید که به وسیله پراکندگی پرچم‌های بسیار و کوبیدن طبل‌ها و صدای یوق‌ها و نقاره‌ها در دل دشمن ترس و وحشت بیندازد، چرا که دشمن از زیادی سپاهیان و مردان گردآمده در کنار هم و سیاهی لشکری که بی‌فایده است نمی‌ترسد و اینها اغلب سبب شکست هستند تا پیروزی و چقدر کم اتفاق می‌افتد که سپاهی با این ویژگی‌ها پیروز شود و باید که خود شخصاً ویژگی‌های مطلوب را در صفات‌آرایی لحاظ و تنظیم کند و این کار را به دیگری واگذار نکند و به خدای تعالی توکل نماید و قلب (میانه) سپاه را متراکم و پر از دحام گرداند و افراد بسیاری در آن جا قرار دهد و نیز قهرمانانش را انتخاب کند، چه بسا که اغلب همان‌ها در جنگ مورد هدف قرار گیرند و باید در طرف راست سپاه (میمنه) و طرف چپ آن (میسره) افراد مطمئن و قابل اتکا قرار دهد و دو طرف را مرتب و هماهنگ گرداند و هر دو جناح را قوی و مستحکم سازد و بقیه افراد سپاه و گروهی از قهرمانان که حیله‌ها و فنون جنگی بسیار دیده‌اند و طعم ضربه‌های شمشیر و نیزه را نیز چشیده‌اند (جنگ‌جویان کارآزموده) باقی بگذارد و باید به جهت هجوم دشمن بنگرد که به کدام طرف می‌رود و به کدام دسته از لشکریان حمله می‌کند، پس اگر حمله از راست بود، نیروهای طرف چپ را دو برابر کند و اگر از چپ بود نیروهای طرف راست را تقویت کند و باید که از میان افراد

پر آوازه و معروف به مردانگی برای جناحی که مورد هدف دشمن قرار می‌گیرد و آن دسته افراد و قهرمانان مشهوری که مورد نظر دشمن هستند نیروی کمکی بفرستد. آنان باید از سر و صدا و فریاد و هیاهوی زیاد پیرهیزند که منجر به شکست و حسرت و خستگی و دلتگی و ناتوانی و سستی می‌شود و باید که هیبت و شوکت جنگ و قانون شجاعت و پایداری را در همان ضربه نخستین جنگ حفظ کند، چرا که از همان صدمه اول طرف پیروز و طرف شکست خورده مشخص می‌شود و باید که گروههایی را قبل از پیاده نظام و تیراندازان و پرتاب کنندگان نیزه‌های کوچک (زوین اندازان) قرار دهد و به پیشایش سپاه دشمن بنگرد و در مقابل آنها بهترین مردان و اسبانش را هر کدام هم طراز و برابر با طرف مقابله قرار دهد و باید بداند که تکیه و اعتماد مردم به آنهاست و چشم امیدشان به سوی آنهاست، پس اگر شکست بخورند بقیه دفاع نمی‌کنند، بلکه دچار آسیب می‌شوند و هیچ فایده‌ای ندارد و باید که هنگام حمله به سپاه دشمن نگاه کنند، پس هر سمتی را مختل و ناقص دید به آن جهت حمله کند و مردان جنگاورش را به آن سو بفرستد، هنگامی که آن قسمت از سپاه لرزید و ترسید و به اضطراب و نابسامانی دچار شد به آن هجوم برد و با ضربه‌های پی در پی آنها را فراری دهند و هنگامی که ضعیف شدند و شکست خوردند پیشاهمگان و مبارزان را طلبیده و به دنبال این شکست خوردنگان بفرستد در حالی که گروه کمین نیز از پشت سر، امور آنها را نگاه کرده و بررسی می‌کنند و در این باره نباید که سلطان مغورو و فریفته نفسش شود، زیرا این سرمایه است و هر کس که سرمایه را حفظ کند ضرر نخواهد کرد. و باید که با خود گروهی از افراد قوی و شجاع و دلاور و نیرومند و قادرمند را همراه سازد و در کنار اینها خیل اسب‌های نجیب عربی و شتران قبیله کلاب را با خود ببرد. پس هنگامی که دشمن را شکست داد و مردانش را اسیر کرد و پهلوانانش را کشت، اگر هنوز طمع پادشاهی و حکومت بر مملکتش دارد باید که سریعاً به آن جا برود و مبادا به دشمنان فرصت هشیاری و حفاظت و غافل‌گیری بدهد تا خود را حفظ کند بلکه باید با لشکرش بر آنها بتازد و شکست سنگینی بر آنها وارد کند و چه بسا بتواند مالک سرزمین آنها شده و آثار و نشانه‌های آنها را از بین ببرد. و باید که فرماندهان ذکر شده را

از میان اسیران حاضر کرده و آنها را کیفر دهد و دست و پاهایشان را با غل و زنجیر بیندد و به کمک آنها قلعه‌ها، گنبدها و امارت‌هایی که تصرف آنها دشوار است فتح کند و نباید که آنها را آزاد کند، مگر در صورتی که مسلمان شده و به خدا ایمان آورند که در این صورت آنها را جانشینان خود کرده و در حق آنها احسان و نیکی بسیاری کند و بدان‌ها نعمت می‌بخشد و در حالی که آنها را آزاد می‌کند با نعمت بخشی دوباره مالک آنها می‌شود، پس در امور مردم و کشور یار و یاور او می‌شوند و بدین جهت نام و آوازه نیکوی او در همه جا بر سر زبان‌ها جاری می‌شود.

باب بیست و یکم: درباره نبرد در قلعه‌ها و حصارهای آنها و فنون و ترفندهای مربوط به آن و پادشاه باید از فرود آمدن در دزی بزرگ‌تر و قوی‌تر از توان خود و سپاهیانش پرهیزد که در این صورت مقهور آن می‌شود و پس از فرود آمدن در آن برای جنگیدن با دشمن، مجبور به رفتن می‌شود که این امر خود شکست و ننگ به حساب می‌آید و در قلعه‌ای بلند و دزی محکم فرود نیاید مگر آن که با تمام آن چه در توان و دسترس دارد دل ساکنان و سربازان و پیشوایان آن را به دست اورد و امیران و بزرگان را با دادن وعده و تضمین خواسته‌هایشان فریب دهد. و این قبل از حرکت به سوی آنها و فرود آمدن بر آنان است تا شاید این فرصت پیش آمده را غنیمت بداند و حیله و ترفندی به کار برد یا از طرف جاسوسان مورد اطمینان و افراد مخفی به او خبر برسد که ذخیره قلعه کم است یا خالی از مردان جنگی است و یا جیره غذایی و آب آن کم شده و رو به اتمام است. در این هنگام به سوی آنها حرکت کرده و برای اینکه بعداً دچار غصه و حسرت نشود فرصت را غنیمت بشمارد و سریعاً بر سر آنها فرود آید و حمله کند و ساکنان آن را با کارزاری سخت و حمله‌ای شدید و تلخ حیران و سرگردان نماید. (آنها را غافل‌گیر کند) و دوراندیشی را از دست ندهد تا به پیروزی تمام و کمال برسد و همه اهداف و خواسته‌ها محقق شوند و باید مشقتشی که منتهی به منفعت و سود می‌شود کوچک بداند و ملول و دل تنگ نشود که خستگی و ملالت جانب او را سست و توانایی اش را ضعیف می‌گرداند و پادشاه باید بداند

که گرفتن قلعه‌ای بلند و دژی مستحکم و تصرف آن یا حمله‌ای شدید و از بین بردن حصارهای آن با قدرت و پیروزمندانه (با جنگ یا صلح)، جوی از ترس و شدت حملات و عظمت نیروها و قدرتهای وی را بر تمام کشور حاکم کرده و آن را تکان می‌دهد و پس از آن دیگر برای تصرف قلعه یا دژی که می‌خواهد وارد آن شود خودش را خسته نمی‌کند، بلکه چه بسا با اهالی آن مکاتبه کرده و به سوی ساکنان آن قاصدانی بفرستد و از آنها بخواهد بنا به دلایلی، همچون طمع در حکومت یا ترس از قدرت و سلطه‌اش قلعه را به او تسلیم کنند.

و هنگامی که آهنگ سرزمینی در محدوده حاکمیت خود کرد و قصد داشت آن را ترک نکند باید به کشاورزان و رعیت مستضعف امان بدهد و فرستادگانی به سوی آنها بفرستد مبنی بر این که از آنها حمایت خواهد کرد و از شر لشکریان آنها را حفظ خواهد نمود. این کار به دو جهت صورت می‌گیرد، یکی به دلیل این که آنها علوفه‌ها را جمع‌آوری و برای سپاهیان آذوقه فراهم می‌کنند و نیازهای مردم را تأمین می‌نمایند و دلیل دوم آن که هنگامی که این امر به گوش اهالی قلعه محاصره شده و سرزمین شکست خورده می‌رسد، آنها می‌فهمند که وی مالک و فرمان‌رواست نه غارتگر و دزد، پس نامید و شکست خورده شده و همت‌هایشان سست گشته و نظرهایشان مختلف و متفاوت می‌شود. و باید که با اهالی قلعه نامه‌نگاری کند و برای آنان و پیشوایانشان پیک بفرستد و به آنها وعده برآورده شدن خواسته‌ها و نیازهایشان را بدهد و این‌گونه بنماید که برخی از آنها به او نامه نوشته‌اند و او را می‌خواهند و در این بین کسی را مشخص نکند و این امر را پنهان کند و حالت مبهمی به وجود آورد و در این صورت، هر کدام از آنها به دیگری گمان می‌برد و در دل می‌خواهد که از او پیشی بگیرد تا بدین‌وسیله نزد پادشاه جایگاه و نعمتی کسب کند و آن نامه را سندی برای خویش قرار دهد و پادشاه باید به آنها وعده افزایش سهم رعیتی از شهرها و زمین‌های کشاورزی بدهد تا به منظورش برسد و با تلاش ناچیز و دشواری اندک به هدف خود برسد و در خصوص نامه‌نگاری با عالمان دینی، صاحب منصبان و پیروان و جانشینان آنها سهل‌انگاری نکند، زیرا اگر به علمت داشتن صفاتی، همچون ضعف

دینی، عذرتراشی، خیانت، علاقه به دنیا و بی‌رغبتی به آخرت، گستاخی، انحراف، سبکی، طمع به خرد و ریز دنیا، مراقبت از جاه و مقام، پیش‌دستی در نزد پادشاهان و بزرگان و پیروی از آسان‌ترین فتوها برای خودشان، می‌توانند پادشاه را به تمامی اهداف مورد نظرش برسانند.

و باید که از راهبان دینی و صومعه نشینان بپرهیزد که از طریق آنها نمی‌تواند اهداف خود را محقق سازد، چرا که به علت صفاتی، چون سخت‌گیری در دین و ریاضت و رهایی از دنیا، از فرو رفتن در امور دنیا و احوال آن باز می‌مانند و چه بسیار اینها و آنها را تجربه کردم به گونه‌ای که در تجربه‌ام شک نمی‌کنم و چیزی بر خلاف این نمی‌دانم و سلطان باید بر جاهای بلند و مشرف بر قلعه فرود آید و راه چیره غذایی و آب قلعه را در صورت امکان قطع کند و هم‌چنین اطراف قلعه را بازبینی کند و به قسمتی از آن دست یابد و آن نقطه را ضعیف و ضعیفتر کند و هیچ کسی را از آن محل مطلع نکند؛ به طوری که حتی هیچ جاسوسی از آن باخبر نشود و باید نزد یکی از امیران مشهور و سواران معروف که به دلاوری و قدرت جنگاوری شناخته شده است برود و همه تجهیزات و ساز و برگ، افراد، طبل‌ها، زره‌ها، شیشه‌های نفت و همه وسایل مورد نیاز برای جنگ و نقب زدن، هم‌چون پلکان، طناب، کلنگ، نیزه‌های بلند، تله، قلاب، وسایل پرتاب به داخل قلعه و نیز ابزار مورد نیاز برای حمله‌های سنگین و آهسته زمینی را در اختیار او قرار دهد و باید که امیر و فرمانده مذکور در نزدیک مکان مورد نظر جای بگیرد و یاران و سپاهیانش را بازرسی کند که مبادا کوتاهی و آشتفتگی صورت بگیرد و نباید هیچ کدام از جنگ‌جویان را بر فراز منطقه مورد نظر قرار دهد تا این که مراقبت دشمن از منطقه کم گردد و از آن جا دور شوند. پادشاه در این هنگام باید متوجه قوى‌ترین منطقه‌ها و دشوارترین مواضع جنگی باشد، چون در آن ناحیه، آتش جنگ قوت و حرارت بیشتری دارد، مردان جنگی خود را به آن منطقه روان کرده و دشمن را در آن منطقه به آتش جنگ مشغول کند و تلحی و سختی نبرد را به آنها بچشاند، پس آنان ناگزیر برای مبارزه به آن منطقه جنگی روی آورده و سایر مناطق دز را رها می‌کنند و دچار غفلت و حیرانی می‌شوند، زیرا فاجعه جنگ

آنها را گیج کرده و با این تدبیر چه بسا امیر مورد نظر به آن منطقه مسلط شده و نقیب‌زنندگان با سوراخ کردن دیوار وارد آن جا شوند. در این موقع، پادشاه باید از غفلت و سستی پیرهیزد، چه بسا که آنها هوشیار گشته و از غفلت خارج شوند، بلکه باید شدت حمله‌ها و سختی کارزار را به آنها بچشاند تا بدان جا که مرگ را مقابل دیدگان خود بینند و از شدت ترس و وحشت گیج و منگ شوند و این واقعه ویرانگر آنها را در حیرتی بزرگ فرو برد که در این صورت آنها بدون شک از پادشاه امان خواسته و به او پناه می‌برند که اگر خواست یا آنها را امان دهد و یا فرمان روایی بخشد.

باب بیست و دوم: درباره خویشتن‌داری و بردباری پس از رسیدن به قدرت و توانایی و مداومت و مراقبت بر نام و آوازه نیک

و بر پادشاه لازم است زمانی که سعادت همنشین او شد و عنایات الهی یار و راهنمایش گشت، حلم و بردباری را در کنار قدرت و توانایی به کار گیرد و بر افراد نجیب و با اصالت و درستکار که از خاندان‌های قدیمی هستند و اجدادی معروف و نسل‌هایی تازه نیز دارند و هم‌چنین افرادی که پس از عزت به ذلت رسیده‌اند و بعد از ثروت فقیر گشته‌اند و روزگار از آنها روی برگرداند، و دوستان نیز آنان را ترک گفته‌اند، رحم کند تا همهٔ تلاش‌ها و کوشش‌ها متوجه بقای حکومت او شود و افراد بیشتری برای استمرار و تداوم حکومت و ثبات پادشاهی اش دعا کنند.

و باید که از ظلم و جور پیرهیزد، چرا که مقتلى عظیم است و بر پادشاه واجب است که قصد افراد پایین‌تر از خود را نکند، چون این کار در حق آن افراد کمال است و برای پادشاه ضعف و نقص محسوب می‌شود؛ از این رو باید که از آنها اعراض کند، این اهمال یا به سبب قدر و منزلت پایین این افراد و یا به دلیل ترحم بر آنهاست، که آورده‌اند: حیوان درنده هنگامی که یک خرگوش از مقابلش می‌گذرد چشمانش را فرو می‌بندد که به اعتقاد برخی به جهت تحقیر و کوچک شمردن آن است و در باور بعضی دیگر، به دلیل ترحم بر حال اوست.

باب بیست و سوم: در چاره‌جویی و عمل به هنگام قرار گرفتن در محاصره دشمن زمانی که دشمن آهنگ او نمود و توان رویارویی و دفع او را نداشت، باید ابتدا به اصلاح سربازان و دل‌جویی از باران و پیشگامان لشکر و رعیتش، با تمام آن چه که در توان و دسترس دارد، برآید و با صاحب‌نظران و دولتمردان و کارآزمودگان از میان باران خاصش به مشورت بنشیند و بنگرد که آنها چه چیزی در دل دارند و چه چیزی بر زبان می‌آورند و اگر در کسی انحراف و کژی دید آن را درست کند و اگر ضعف و نقصی دید او را به اصلاح آن تشویق کند و باید که به بازرسی برج و باروها، محل‌های تیراندازی و ظرفیت‌ها و راه‌های مخفی گریز بپردازد و خرابی‌های آنها را درست کند و درهای آنها را محکم کرده و آنها را به دست امیرانی مطمئن و مورد اعتماد و مسئولیت‌پذیر بسپارد و باید که دلی معماران، نقاب زنان، چرخ‌سازان، نیزه سازان، منجنيق سازان و مردان نجیب را به دست آورد و نباید در کار این افراد سستی کند و باید بناها و ساختمان‌های نزدیک به سرزمینش را ویران کرده و سنگ‌های آنها را به داخل قلعه منتقل نماید، چرا که سنگ بهترین وسیله برای استفاده افراد ناتوان و توانا [در زمان حمله] است و باید که همه چوب‌ها و پل‌ها و تمام چیزهایی که دشمن می‌تواند از آنها استفاده کند، قطع و خراب کند و در داخل قلعه انبار نماید و نیز به پر کردن چاهها و تخریب کارگاه‌ها و منبع‌های آب اقدام کند و لاسه‌های سُمی، آبهای کشنده و جبوه‌ها و گازهای متصاعد شونده در آنها بریزد و در محل اقامت دشمن، اجساد حیوانات مرده، از قبیل شتر، اسب، قاطر و سگ و نیز زباله بیندازد، به طوری که در مسیر ورژن باد قرار گیرند که این امر منجر به انتشار بیماری‌ها به خصوص وبا و تغییر (آلودگی) هوا می‌شود و نباید در خصوص خندق‌های سرزمین و کشورش سهل‌انگاری کند، زیرا که آنها از امکانات بزرگ و امور مهم به شمار می‌آینند و بایستی خندق اطراف قلعه خود را گسترش دهد و مستحکم و عمیق گردد، چون خندق، برای افراد ناتوانی که در محاصره قرار گرفته‌اند، مانع دفاعی خوبی است.

او باید افراد نفوذی خود را به سوی سپاه دشمن بفرستد تا دل‌های سربازان را به واسطه سخنان دروغین و شایعه‌ها درباره کشور و تخریب زمین‌هایشان، مرگ هم‌وطنان، فوت رئیس الرؤسای کشیش‌ها و جانشینی اسقفها به جای او و انبوهی از اراجیف و سخنان باطل، سرشار از ترس و اضطراب نماید، پس این کار هیبت و شکوه آنها را از بین

می برد و همت‌ها و تلاش‌هایشان را پراکنده و دل‌هایشان را ضعیف می‌گرداند و نیز باید به جانب فرماندهان سپاه دشمن پیک‌هایی بفرستد و با جلوه‌داران و پیشاهنگانشان درباره آن‌چه که شرایط آنها اقتضاء می‌کند و طبع و سرشت آنها بدان مایل است، نامه‌نگاری کند تا بدین‌وسیله آرا و نظریات ایشان دچار اختلاف و لغوش و اشتباه شود و باید که تظاهر به مناعت طبع و قدرت و غرور و کم‌توجهی به دشمن نماید.

باید طلاایه‌داران و جاسوسان را پیشاپیش بفرستد، پس زمانی که دشمن به او نزدیک شده و فقط یک مرحله با او فاصله دارد، کمین‌ها را در کمینگاه‌ها و محل‌های اختفای خود جای دهد و از میان لشکرکش، سوارکاران و قهرمانان معروف را انتخاب نماید و به هنگام فروود آمدن لشکر دشمن، با تمام افراد و قوایی که در اختیار دارد حمله‌ای سهمگین و ضربه‌ای سنگین و کاری بر او وارد کند، در حالی که افراد کمین نیز به دنبال او هستند و باید تا می‌توانند تیرهای چوبی و وسایل آتشین و تیرهای تیز کمان‌ها را به سوی آنها پرتاب کنند؛ به ندرت سپاهی می‌تواند به هنگام فروود آمدن در جایی از چنین حمله‌ای جان سالم به در برد. او نباید در حین حمله دچار اشتباه شده و درها و دیوارهای قلعه را بدون افراد نگهبان و کشورش را بدون راهنمای و رهبر رها کند، چه بسا که شرایط و اوضاع بر خذ او عوض شود و دشمن قصد سرزمینش کند و مانع بر سر راه خود نیابد؛ بنابراین باید همواره با دوراندیشی، عاقبت‌نگری و با احتیاط گام بردارد، چرا که تجربه را نهایتی نیست و عاقل باید همواره در بی افزایش تجربه‌هایش باشد.

پس اگر دشمن از او ترسید می‌تواند بر او مسلط شود و اگر ترسید، این کار او را به هول و ولا می‌اندازد و باید که به حفاظت از خندق‌ها و حراست از دیوارهای قلعه اقدام نماید و پل‌های خندق را نباید از بین ببرد، مگر زمانی که توان محافظت از آنها را نداشته باشد و شرایط بحرانی گردد و هم‌چنین نباید درهای مخفی و سری را مسدود کند که سبب افزایش طمع دشمن شود و حسک‌ها (ریزه‌های آهنه تیز) را در اطراف جاهایی که امکان دسترسی به آنها سریع‌تر از بقیه جاهاست و سهل الوصول ترند پخش کند و نیز تا آن جا که می‌تواند به آنها اجازه نصب منجنيق و بالا آمدن از برج‌ها و کوپیدن و فرو ریختن دیوارها را ندهد، زیرا نصب و راه اندازی منجنيق‌ها همان و تصرف و گرفتن قلعه همان، هم‌چنین باید جلوی نقب‌ها و سوراخ‌ها را بگیرد و اگر نقیبی ایجاد شد سریعاً آن را

خراب کند و افراد داخل آن را بسوزاند و باید که منتظر شبی تاریک و فرصتی مناسب از شب‌های پایانی ماه باشد و تعدادی از اسب‌های وحشی و سرکش که به هیچ وجه رام نمی‌شوند انتخاب و از جهت‌های مختلف رها کند و همراه با آنها افرادی به بیرون بفرستد و برای این اسب‌ها قهرمانانی برگزیند و به دم آنها پوسته‌های خشک شده و ذخیره شده گاویمیش و بز آویزان کند و با ضربه‌های شلاق و درد ناشی از آن، آنها را وادار به حرکت کنند و باید که این قهرمانان با ایجاد صداهای مهیب و فریادهای بلند و هیاهو و صداهای آزاردهنده به سوی اردوجاه دشمن بروند، پس هنگامی که حاکم دید سپاه دشمن دچار ترس و ضعف و به هم ریختگی شده باید که سواره نظام و افراد دلاور و شجاع از هر سو حمله کنند و وسایل آتشین و نفتی را به میان دشمن پرتاپ کنند، این کار چنان عظمت و هیبتی دارد که دل و جان افراد ترسو را مالامال از وحشت می‌کند و دل انسان را می‌ترساند، علاوه بر همه اینها افراد کمین که پشت تپه‌ها و پایین کوه‌ها پنهان شده‌اند، باید حمله و شبیخون گروه‌های قبل را ادامه دهند، این ترفند، خدعاً و حیله‌ای هولانگیز و عظیم است که به ندرت لشکری می‌تواند از آن نجات پیدا کند پس اگر پادشاه دشمن را شکست داد به مرادش رسیده است و اگر پس از این همه تلاش به هدفش نرسید، باید هیبت و شوکت دشمن را بشکند و لشکریانش را از هم بپاشد و در شرایط و اوضاعش فساد انگیزد، همانا که قلب ضعیف به وسیله این ترفندها تحریک می‌شود و به قول اسکندر: تصویر شجاعت اگر به حرکت درآید، ولی آشکار نشود باز هم ترس و وحشت ایجاد می‌کند و جرأت را از بین می‌برد و خوف و رعب را افزایش می‌دهد.

پس اگر با این حیله‌ها ترس و وحشتی که می‌خواستند در دل دشمن ایجاد نکردند، باید که به مراقبت از قلعه و دیوارهای آن، نظم و ترتیب تیراندازان، ایجاد محل‌های اختفاء و بازیبینی منجذیق‌ها بپردازد. و نباید پیکی به سوی دشمن بفرستد مگر در جواب نامه یا پیکی از طرف او که این کار منجر به بزرگی شان و مقام و تقویت جایگاه قلعه و دژ و کم توجهی به دشمن می‌شود. در این باره باید از یاران [در] دیگر سرزمین‌ها و سپاهیان آنها و همچنین از حکومت‌های همسایه تقاضای کمک کند تا مملکتش را احاطه کرده و از هر طرف به راه بیفتد. به نظر من، استفاده از مکر و حیله و ترفندهای جنگی بهتر از یاری خواستن از سپاهیان و سربازان بیگانه است، چون همین افرادی که او را بر ضد

دشمن یاری می‌کنند به نقاط ضعف او آگاهی پیدا می‌کنند و به او و حکومتش طمع می‌ورزند و چه بسا در آینده و زمانی دیگر از این ناتوانی و ضعف او سوء استفاده کنند.

باب بیست و چهارم: درباره کار همراه با دوراندیشی به هنگام نبود نیروی کمکی و تنگنای چاره و خدعا

حاکم نباید به هیچ وجه تسلیم دشمن شود، حتی اگر در آستانه فنا باشد و مرگ را ببیند، مگر این که دشمنش اهل وفا و امانت و دیانت باشد، پس اگر تسلیم شود دچار ندامت می‌گردد در حالی که پشیمانی سودی ندارد و گام‌هایش می‌لغزند و به سرنوشت نبرد سوارکاران و جنگجویان مسلمان و قهرمانان یکتاپرست در شهر عکا با پادشاهان فرنگی و کشیشان مسیحی - که خداوند تعالی آنها را خوار گرداند - مبتلا می‌شود و نیز باید بداند که مرگ با عزّت، شرافت و افتخار است و زندگی با ذلت، ناتوانی و پستی؛ و شاعر چه نیکو سروده که:

و مرگ با شمشیرهای تیز، ضعف و نقص نیست.

هنگامی که خالی از عزّت و افتخار نباشد (مرگ با عزّت به وسیله شمشیرهای تیز نقص و ضعف به شمار نمی‌آید).

و پادشاه یا حاکم باید بداند که چاره‌اندیشی و احتیاط دفع قضاو قدر نمی‌کند؛ (و چه بسیار اسباب نجیبی که سکندری می‌خورند و چه بسیار انسان‌های بردبار که می‌لغزند و چه بسیار گوش‌ها که به انسان‌های آگاه خیانت می‌کنند).

این بیت و سطر ماقبل آن را در کتاب معیار الزمان فی معاشرة الاخوان (معیار زمان در مصاحبته و دوستی با یاران و برادران) ذکر کرده‌ایم؛ تذکره‌ای سودمند و سفارشی مفید که ادیب از آن بهره می‌برد و عاقل به وسیله آن بلندی و رفعت می‌باید و حاکم برای غلبه بر مخالفان و دشمنان از آن کمک می‌گیرد و این تذکره، کاری است که خدا انجام آن را برایهم می‌سیّر نمود و توفیق داد، پس برای آن چه که به اندازه و بیشتر از اندازه بخشیده او را شاکرم و سلام و درود خدا بر آقا و سرورمان، پیامبر و اهل بیت و صحابه‌اش؛ درودی همیشگی تا روز قیامت و لا حول ولا قوّة الا بالله العلي العظيم و حسينا الله و نعم الوکيل و الحمد لله رب العالمين.